

ثَابِتٌ حَكْمٌ شَرِيفٌ وَفَلَسْفِيٌّ مَبْرُورٌ قَاهِرٌ

وَمُؤَلِّفٌ لَدَيْهِ شَيْبَةٌ قَائِمَةٌ وَهَيْدَةٌ وَبَاسِيَةٌ

از ازمینه باستان هند و پاکستان و سرزمین ایران گهواره فلسفه دینی بوده است. از قرن هفتم تا دوازدهم هجری تأثیر فرهنگ و تمدن اسلامی ایران در شبه قاره هند و پاکستان خیلی عمیق بود. نه تنها زبان و شعر و ادب فارسی در هند و پاکستان نفوذ پیدا کرد بلکه آئین رزم و یزم، جهانگیری و جهاننداری و آثار و افکار ایرانی نیز در آنجا شیوع یافت. افسوس که این بخش فرهنگ ایران هنوز توجه دانشمندان را آنچنان که باید جلب نکرده است؛ خصوصاً تأثیر فلسفه و عرفان اسلامی که از قرن هفتم تا دوازدهم خیلی عمیق بوده، مورد توجه واقع نشده است. بررسی این مسائل مستلزم يك دوره تحقیق و تدریس در یکی از دانشگاه‌های اسلامی در ایران است. زیرا شناخت ارزش عرفان و فلسفه اسلامی ایران که مظهر تمدن و فرهنگ اسلامی-ایرانی در هند و پاکستان بوده است در جای دیگر ممکن نیست.

در هند و پاکستان هم مانند ایران چهار طایفه یعنی متکلمان، صوفیه، باطنیه، و فلاسفه نفوذ پیدا کرده بودند. متکلمان در عقاید دینی از استدلال استفاده می‌کردند. صوفیه در پی کشف و شهود و ریاضت و مجاهده بودند. باطنیه علم حقیقی را از امام معصوم گرفته به تأویل می‌پرداختند. فلاسفه افکار و عقاید حکیم ابونصر فارابی و شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا را انتشار می‌دادند، لیکن فلسفه و افکار شیخ‌الرئیس تأثیر بیشتری داشته است. از اواسط قرن هفتم نفوذ باطنیه در دهلی ضعیف شد و آنها به‌سند و ملتان هجرت کردند.

در مرکز کشور، سلاطین از متکلمین و صوفیه تقلید می‌کردند و به‌پیروی از ابو حامد محمد بن احمد غزالی با فیلسوفان مخالفت می‌ورزیدند و توده مردم نیز از متکلمین و صوفیه تقلید می‌کردند؛ لیکن در زمان دولت سلطان محمد بن تغلق که از ۷۲۵ تا ۷۵۲ ه. ق حکمرانی می‌کرد، فلاسفه توانستند بر نفوذ خود بیفزایند، خود سلطان محمد هم رغبتی کامل به اندیشه‌های فلسفی داشت و مجالس بحث و گفتگوی فلسفی برپا می‌کرد. آثار فلاسفه‌ای که

در عهد سلطان محمود بن تغلق زندگانی می کردند در دست نیست لیکن از بحث‌های مربوط به حدود و قدم جهان و ماده اصلی آن و توافق بین دین و فلسفه و بحث‌های مربوط به ذات و صفات پروردگار که سلطان آن را خیلی دوست می داشت، آشکار است که فلاسفه دربار سلطان تابع فکر و آراء شیخ الرئیس بوده اند.

حمله تیمور در ۸۰۱ هـ. سلطنت دهلی را برانداخت، ولسی از بنگاله تا سند و از کشمیر تا جنوب هند چندین دولت مهم پیدا شد. و این دولت‌ها به دانش پژوهان ایران علاقه بخصوصی داشتند. در قلمرو بین حکومت‌ها اگر چه جوینور چندان بزرگ نبود، حمایت از ادبیات و علوم و فلسفه آن را شیراز هند ساخته بود. در همین قرن نهم در گجرات، مالوه و دکن [جنوب هند] حکمة الاشراق گسترش یافت و کشمکش بین تصوف و فلسفه شیخ الرئیس در گرفت. در مورد حکمت اشراق باید گفت که سرچشمه آن در گجرات و مالوه و دکن آثار جلال‌الدین محمد دوانی ولد مولانا سعدالدین اسعد بود، وی خود به هند سفر کرده بود؛ علاوه بر آن آثار و شاگردان خود را به هند می فرستاد. جلال‌الدین دوانی یکبار هیاکل النور را به نام ملک التجار گجرات و مرتبه دیگر به نام یکی از سلاطین ایران شرح کرده است. دیگر رساله نمودج العلوم مشتمل بر تحقیق ده مسئله از مطالب اصلیه و فرعیه که آن را به نام سلطان محمود گجراتی و در صحبت میرشمس‌الدین محمد بن السید جعفر بن السید العالم العامل الفاضل نوشته شده است و (امیر شمس‌الدین محمد از افاضل تلامذة او بود) آنرا برای سلطان مذکور فرستاد و سلطان هم هزار درهم برای خدمت علامی ارسال نمود و آن جایزه در دریاغرق گسردید و چیزی از آن به وی نرسید. پس خدمت علامی رساله دیگری در تحقیق عدالت به نام سلطان نوشته و فرستاده و در دیباچه این رساله اشارتی لطیف در مورد آن جایزه نخستین نمود. سلطان این مرتبه نیز هزار درم با دیگر تحف و هدایا به خدمت علامی فرستاد. در رساله نمودج العلوم مساله حدود عالم که اصلی اصیل است از علوم دینی و معارف یقینیه توضیح و تفسیر گردیده است.

«دیگر رساله‌ای در تعریف علم کلام که در کتاب مواقف مذکور است و آن را به نام میر محب‌الله که پسرزاده امیر نعیم‌الدین نعمت‌الله ماضی بود نوشته و به هند نزد او فرستاده و در آن رساله متصدی دفع اعتراضات ملا علی عمران طوسی شارح آن کتاب، سیدالمحققین قدس سره الشریف شده.»<sup>۱</sup>

آن رساله‌ها به عربی بود؛ علامه دوانی رساله فارسی «خواص حروف» را که به نام سلطان غیاث‌الدین غیاث شاه مندوی نوشته؛ به وسیله سید جمال‌الدین نصرالله برادر سید شاه میر سلامی کازرونی که از اولاد سید شمس‌الدین عریضی یزدی بوده اند به خدمت سلطان مذکور ارسال کرد.<sup>۲</sup>

۱- قاضی سید نورالله شوشتری، مجالس المومنین - تهران ۱۳۷۶ هـ جلد دوم صفحات

۲۲۶-۲۲۷.

۲- مجالس المومنین جلد دوم صفحه ۲۲۸.

یکی از آثار فارسی جلال‌الدین دوانی که درهند نفوذ بسیار پیدا کرد، لوامع‌الاشراق بود که آنرا اخلاق‌جلالی نیز می‌گویند. این اثر عالی اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی راه هم احیاء کرد.

یکی از شاگردان علامه دوانی شیخ ابوالفضل کازرونی از شیراز به احمدآباد گجرات آمد. او هم صاحب تصانیف چند بوده که متأسفانه آثار او به دست ما نرسیده است.<sup>۱</sup> یکی از شاگردان ابوالفضل کازرونی بسیار نامور شیخ مبارک ناگوری پدر شیخ فیضی و دیگر شیخ- ابوالفضل است.

سید رفیع‌الدین صفوی که شاگرد ارحمند جلال‌الدین دوانی بود، حکمة‌الاشراق را در آگره رونق داد. اصل سید رفیع‌الدین از شیراز بود و در همانجا هم تولد یافت. بعضی از آباء واجداد سید به حرمین شریفین رفته در آنجا متوطن شدند. علامه دوانی به رعایت سابقه حقوق و بزرگی آباء واجداد میرسید رفیع‌الدین به خانه ایشان رفته و درس می‌داد. وی در زمان سلطنت سکندر لودی (۸۹۳ تا ۹۲۳) از گجرات به دیار دهلی آمد و سلطان- اسکندر به او زیاد اعتقاد پیدا کرد. بعد از آن وی در آگره اقامت گزید. چون شیخ مبارک ناگوری از احمدآباد گجرات به آگره رسید، میرسید رفیع‌الدین صفوی قدوم شیخ را مغتنم شمرده، وی را در جوار خود جا داد. شیخ مبارک در آگره بنیاد حکمة‌الاشراق را محکم ساخت.

در قرن دهم و یازدهم هجری جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ تا ۱۰۱۴) که معاصر شاه طهماسب صفوی و شاه عباس صفوی بود، امپراطوری نیرومندی درهند تشکیل داد و آئین‌نامه‌های جهان‌داری و جهان‌بانی و قوانین اجتماعی را به کمک دانشمندان ایرانی که در دیار خود گرد آورده بود تهیه نمود. در دیار او دانشمندان هند و ایران با همکاری یکدیگر فرهنگ و تمدنی ارزنده که مبنی بر انسان دوستی و فعالیت عقلانی بود پی‌ریزی کردند. جلال‌الدین اکبر خود با سواد نبود لیکن با علماء و صوفیان و فلاسفه درباره مسائل زندگی، حکومت، فلسفه و عرفان بحث می‌کرد و دانش‌پژوهان را با گشاده دستی پاس می‌داد. اکبر مکتب خانه مهمی برای ترجمه آثار سانسکریت به عربی و فارسی بنیاد نهاد. درین مکتب خانه مها بھارت و راماین که دو اثر عمده هندی است به فارسی ترجمه شد. کتاب‌های دیگر از سانسکریت به فارسی برگردانده شد. دانش‌پژوهانی که از تعصب دینی آزاد بودند در عرفان مها بھارت و حکمة‌الاشراق ارتباط و تشابه زیادی پیدا کردند.

دانشمند ارزنده‌ای که در زمان اکبر برهان و تعقل را به ذوق و شهود عرفانی پیوستگی داد و موجب اشاعه حکمة‌الاشراق و علوم و فلسفه شد، میر فتح‌الله شیرازی بود. او از خواجه جمال‌الدین محمود و مولانا کمال‌الدین شروانی و مولانا غیاث‌الدین منصور شیرازی کسب علم نموده و در دیار سلاطین ایران نفوذ یافت لیکن بعد از چندی به دیار سلطان عادل شاه در بیجاپور (جنوب هند) آمد و وکیل مطلق سلطان شد، و در ۹۹۱ هـ به درخواست اکبر به فتح پور سیکری نزدیک آگره آمد و در مدت کوتاهی به خلعت صدرات کل سرفراز شد. دو سال بعد

۱ - ابوالفضل علامی، آئین اکبری جلد سوم صفحه ۲۰۳.

به امین‌الملک و بعد از آن به عضدالدوله ملقب شد و سرانجام در ۹۹۷ در کشمیر جان به جان آفرین تسلیم کرد. اکبر بارها گفته بود: «میر، وکیل و حکیم و طیب و منجم ما بود. اندازه سوگواری ما که تواند شناخت. اگر بدست فرنگ افتادی و همگی خزاین عوض خواستی به آرزوی آن، سودای فراوان سود کردمی و آن گرامی گوهر را ارزان اندوختی»<sup>۱</sup>

از آثار وی تکملة حاشیه علامه دوانی است بر تهذیب المنطق و حاشیه بر حاشیه مذکور که بسیار پر ارزش است. میر فتح‌الله در ریاضی و هندسه پایه‌ای بلند داشت و از علوم مربوط به ماشین و مکانیک هم اطلاع داشت و ماشین‌های گوناگون ساخت و در تفنگ سازی هم راهی نو ایجاد کرد. او تاریخ الهی را تهیه کرد و در امور مالیة اکبر دگر گونی‌های شگرف ایجاد نمود. میر تعلیم يك دوره علم آموزی را بنا نهاد که در آن بین فلسفه و عرفان و حکمت و دین، شکاف وجدائی وجود نداشت. ملا عبدالقادر بدایونی میر را جاه طلب دانسته و درباره وی نوشته است: طفلان را سبق می‌آموخت و تفنگ بردوش در پی شکار می‌دوید و بدین طوری پایه علم و دانش را بر انداخته. جای دیگر گفته که میر فتح‌الله در دربار اکبر که هیچ کس نام نماز نتواند برد نماز شیعی می‌گذارد.<sup>۲</sup> این انتقاد ملاصلاً اقرار و اعتراف به برتری میر فتح‌الله است در مسائل نظری فلسفه و در مسائل علمی و حوزه‌های حیل و مکانیک.

از همکاران امیر فتح‌الله شیرازی، حکیم ابوالفتح گیلانی و برادرش حکیم همام حکمة الاشراق را خیلی دوست می‌داشتند. از دانش پژوهان هند شیخ ابوالفضل علامی فرزند شیخ مبارک را باید نام برد که حکمة الاشراق را از پدر خود آموخته بود. در افکار و آثار شیخ ابوالفضل مخصوصاً در مکاتبات علامی افکار و حکمت شیخ شهاب‌الدین سهروردی مقتول خیلی نفوذ کرده است. در زمان اکبر شیخ ابوالفضل فضائل کواکب را از روی افکار و آثار شیخ مقتول تهیه نمود؛ اخلاق ناصری و اخلاق جلالی را به مراکز تحصیل مسلمانان و هندوان راه داد و می‌گفت: «هر چند آثار علمی حکماء اشراقی مفقود شده اخلاق ناصری و اخلاق جلالی را مقتنم شمردید و از آن بهره برگیرید.» به گفته‌ی:

«بر مستبصران هوش افزا پوشیده نماند که مقصد اعلی و مطلب اسنی دریافت ذات و صفات ایزدی است جل جلاله و جویندگان این گوهر بی بها دو گروه‌اند. گروهی به کشف و شهود دست‌همت به دامن مقصود زده‌اند و طائفه‌ای به وسیله جمیله دلیل و برهان بر سده علیای این مقصد ارجمند بر آمده کامیاب دانائی گشته‌اند. فرقه اولی اگر به وجود نبی گرویده‌اند آن جماعت را صوفیه گویند و اگر نه حکمای اشراقیه خوانند و طبقه آخری اگر به نبی اعتقاد دارند متکلمین نامند و الاحکمای مشائین دانند. این خلاصه تحقیقی است که سید شریف جرجانی در حاشیه مطالع از تحقیق قدما نقل می‌فرماید. الهی آنچه مرضی تست بدان هدایت فرمای.»<sup>۳</sup>

۱ - ابوالفضل اکبرنامه، کلکته جلد سوم ص ۵۵۸

۲ - عبدالقادر بدایونی منتخب التواریخ کلکته جلد دوم

۳ - ابوالفضل علامی، مکاتبات علامی - لکهنو جلد سوم صفحه ۱۶۰

ابوالفضل اصول هم آهنگی معروف به «صلح کل» را بین ادیان هندوان و مسلمانان و در میان سنی و شیعه تحت تأثیر شیخ اشراق تقویت نموده؛ وی از این مشرب چنین ستایش کرده است «خبر اندیش نیکو کار آن تواند بود که رحمت عامه ایزدی را مخصوص طائفه دانسته خود را از آرایش خواهش پاک داشته بر مسند تسلیم نشسته تقویض کل نماید و از آن فروتر آن دو لتمدنی بود که بزم دوستی با دوست و دشمن و خویش و بیگانه آراید و ازین کمتر آن بخت بلندی تواند بود که اگر سر همت نتواند رسید باری به قلاوزی بخت بیدار خداداد بر بساط عزت و رضامندی خود داند و ازین پست تر آن نیک ذاتی تواند بود که اگر چه رحمت شامله الهی را مخصوص گروهی ساخته است لیکن از دور طعن مخالف آرمیده صلح کل در میان دارد و از آن کمتر آن سعادت مندی ساده لوح تواند بود که هر چند به دولت سرای محبت و نزهت سرای رضای کل دارالامان صلح کل نرسیده است اما به روش و راه عقل ناقص تقلید کامل آورده اند بی مداخله ریا.»<sup>۱</sup>

ابوالفضل در یکی از دستورالعمل‌های شاهنشاهی به عمال ممالک محروسه و متصدیان امور، نوشته است:

«بهترین عبادت الهی در نشاء تعلق سرانجام مهام خلائق است که دوستی و دشمنی و خویشی و بیگانگی را منظور نداشته گشاده پیشانی به تقدیم رساند و به فقیران و مسکینان و محتاجان به تخصیص گوشه نشینان و مجردان که در خروج و دخول بسته زبان به خواهش نمی گشایند به قدر طاقت خیر کند و به صحبت گوشه نشینان خدای جوی رسیده التماس همت نماید و تقصیر و دلالت و جرائم مردم را به میزان عدالت سنجیده پایه هریکی را به جای خود دارد و به این میزان دانش اساس پاداش هریکی نماید.»<sup>۲</sup>

متعصبن مذهبی در هند «صلح کل» اکبر و ابوالفضل و ملافتح الله شیرازی را که مربوط به دوستی تمام مردم هند، جدا از تعصب بوده نکوهش و سرزنش کرده و آن را دینی نو نامیده اند. لیکن هیچ کس اساس آن را مورد ایراد قرار نداده است. در واقع هدف ابوالفضل و میر فتح الله فراهم ساختن زمینه‌ای برای ترویج و اشاعه حکمة الاشراق بود تا اینکه دانشمندان مسلمان و هندو تعصب دینی را کنار گذاشته، انسان دوستی را در دل زنده کنند و دین و آئین یکدیگر را دوست دارند و بدین وسیله عداوت و ستیزگی آنان از میان بر خیزد.

این نکته نیز قابل تأمل است که اگر چه میر فتح الله در دربار اکبری بیش از شش سال اقامت نکرد، نه فقط در دربار نفوذ پیدا کرد بلکه در مکاتب و مؤسسات غیر شیعی هندی نیز تأثیر عمیقی به جای گذاشت و به ذریعه شاگرد خویش، ملا عبدالسلام لاهوری را تحت تأثیر قرارداد و نفوذ او حتی بر ملا نظام الدین بانی درس نظامی در دانشگاه فرنگی محل، ادامه داشته است.

۱ - مکاتبات علامی جلد سوم

۲ - مکاتبات علامی جلد اول



قدم بر قدم استاد گذاشت و چنانچه اتحاد اسمی مستحق بود نسبت فضیلت نیز رتبه مساوات به هم رسانید. چندان به دانش آموزی مستبدان گذرانید. آخر ملازمت صاحب قدران شاه جهان (۱۰۳۷ تا ۱۰۶۸ هـ) دریافت و چندی به منصب افتاء عسکر مأمور گردید<sup>۱</sup>

یکی از شاگردان ملا عبدالسلام دیوی شیخ دانیال چوارسی بود که بر اثر ارشاد ملا قطب الدین شهید سهالوی خیلی نامور شد. میر غلام علی آزاد گفته است «ملاقطب الدین بارها انجمن درس آراست و جهان جهان ارباب تحصیل را به پایه تکمیل رساند و امروز سلسله استفاده اکثر علماء کشور هندوستان به او منتهی می شود. ملا بر شرح عقاید دوانسی حاشیه دقیقی تألیف کرده بود. شیخ زاده های سهالی از نواحی اطراف لکهنو - که وطن ملاقطب الدین بود او را در ۱۱۰۳ شهید کردند<sup>۲</sup>».

ملائظام الدین پسر ملاقطب الدین شهید که در آن وقت سیزده ساله بود در ابتدای حال نزد حافظ امان الله بنارسی و ملاقطب الدین شمس آبادی که شاگردان ملاقطب الدین شهید بودند تحصیلات خود را به پایان رسانید و در لکهنو منزلی را که پادشاه وقت اورنگ زیب (۱۰۶۸ تا ۱۱۱۱ هـ) بعد از شهادت ملاقطب الدین به خانوادۀ ملا بخشیده بود، به دانشگاهی بزرگ تبدیل کرده این منزل را فرنگی محل می گفتند زیرا که قبلاً یک تاجر فرنگی در آن اقامت داشت. مولوی رحمان علی صاحب تذکرۀ علمای هند گفته است: «در فرزندان مولانای شهید، (ملائظام الدین) وحید عصر و فرید دهر جامع علوم ظاهر و باطن بود که به مقابله تدریس او گرمی تدریس همه مدرسین و فضیلاب دیار فرو نشست. مردمان اقطار و اعصاب رعیده از اطراف و جوانب مشارق و مغارب برو آمده به تعلیمش مستفید و بهره اندوز شدند تا اینکه در تمام هندوستان کسی نباشد که از احاطۀ تلمذوی و فرزندان و شاگردانش بیرون افتد. در معقولات و منقولات کتب مبسوطه تصنیف فرموده<sup>۳</sup>»

ملائظام الدین دوره تحصیلات قدیم مسلمانان را تغییر داده و یک دوره تحصیلات نو تشکیل داد. این دوره تحصیل را به نام نامی ملا، درس نظامی می گویند که هنوز در دانشگاه های اسلامی در هند و پاکستان رایج است. ملا درین درس به نفوذ و اهمیت معقولات افزود: گذشته از اینکه در این دوره تحصیل به آثار ملا صدرا کاملاً توجه داشتند، حکمة الاشراق را هم بررسی می کردند. اگر ما به سلسله استادان ملا نظام الدین توجه کنیم به این حقیقت پی می بریم که ملا از سرچشمۀ دانش میر فتح الله شیرازی سیراب شده بود.

یکی از آثار پر ارزش ملا نظام الدین حاشیه شرح هدایة الحکمة ملا صدرا بود. ملا نظام الدین در حاشیه خویش عقیده و افکار حکمای دیگر را برای تقویت افکار و فلسفۀ ملا صدرا ذکر کرد و خود از روی شیفتگی حاشیه ای را که تألیف کرده بود درس می داد. شاگردان ملا نظام الدین هم حاشیه ها بر شرح هدایة الحکمة ملا صدرا تألیف کردند و دانش پژوهان

۱ - مآثر الکرام

۲ - مآثر الکرام

۳ - مولوی رحمان علی، تذکرۀ علماء هند لکهنو، ص ۲۴۱

رادرس می‌دادند.

ملا عبدالملی پسر ملا نظام‌الدین که در هند به لقب بحر العلوم اشتهار دارد، در اواخر عمر پدر به دنیا آمد. ملا عبدالعلی بحر العلوم بر منطق و دیگر آثار جلال‌الدین دوانی حاشیه نوشته است ولی حاشیه‌ای که بر شرح هدایة الحکمة ملا صدرا نوشته خیلی اهمیت پیدا کرد. بحر العلوم بعدها از لکهنو هجرت کرده و در رام‌پور و بهار و کرناٹک (جنوب هند) به تدریس پرداخت و در آخر عمر در مدراس منزل گرفت. حاکم کرناٹک يك دانشگاه برای بحر العلوم ساخت. ملا در آن جا به تدریس و تعلیم شاگردان اشتغال ورزید و در سال ۱۲۳۵ در مدراس بدرود حیات گفت و در همانجا مدفون گشت. افکار ملا علی بحر العلوم از شمال تا جنوب هند نفوذ پیدا کرد.

گذشته از تأثیر فرنگی محل و درس نظامی، در قرن یازدهم هجری حکمة الاشراق در هند نفوذ پیدا کرده به وسیله تألیفات میر محمدزاهد بن محمد اسلم الهروی رونق یافته است. سلسله استادان میر محمدزاهد به علامه جلال‌الدین می‌رسد. پدرش محمد اسلم در هرات متولد شد. و در کابل سکنی گزید و مدت‌ها در کابل به کار قضاوت پرداخت. پادشاه جهانگیر بن اکبر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هـ) او را به حضور طلبید و قضاوت لشکر را به او داد. و چون پسرش شاهجهان به تخت سلطنت نشست قاضی را هم چنان عهده‌دار همان منصب کرد. در ۱۰۵۲ هـ شاهجهان محمد اسلم را باسکه طلا وزن کرد وزن او معادل شش هزار و پانصد روپه شد که به وی داد. در آغاز ۱۰۶۱ هـ محمد اسلم وفات یافت.

پسر محمد اسلم به نام میر محمدزاهد که علم و دانش را از پدر و دیگر دانشمندان روزگار فرا گرفته بود در ۱۰۶۴ هـ از پیشگاه شاهجهان به کار واقعه نویسی دارالملك کابل مأمور شد. و در ۱۰۷۵ هـ اورنگ زیب او را به منصب محتسب اردوی پادشاهی مقرر کرد و بعد از چندی صدارت کابل به او تفویض شد. از آثار او حاشیه شرح هیاکل النور علامه جلال‌الدین دوانی، حاشیه شرح تهذیب علامه دوانی و حاشیه تصور و تصدیق ملا قطب‌الدین رازی، از تألیفات ارزنده‌ای بود که به نضج حکمة الاشراق و عرفان اسلامی ایران در هند بسیار کمک کرد. یکی از شاگردان میر محمدزاهد هروی، مشرعی عالیقدر و صوفی مشرب به نام شاه عبدالرحیم پدر شاه ولی الله دهلوی (۱۱۱۳ هـ - ۱۱۷۶ هـ) بود. شاه ولی الله در رساله «دانشمندی» نوشته است. «فقیر ولی الله ابن عبدالرحیم فن دانشمندی از والد خود کسب نمود و ایشان از میرزاهد و ایشان از ملامحمد فاضل و ایشان از ملا یوسف قراباغی و ایشان از میرزاجان (شیرازی) و ایشان از ملا محمود شیرازی و ایشان از ملا جلال‌الدین دوانی». شاه ولی الله فقه و حدیث و کلام اهل تسنن را تقویت نمود و اثر مفیدی برای احیای تسنن تألیف کرد. در عین حال برای نزدیک کردن مسائل و مباحث صوفیه و فلاسفه مشائی و اشراقی نیز کوشش کرد. شاه ولی الله دربارهٔ مبسوط وحدت وجود که بین صوفیه و فلاسفه مشائی و اشراقی نزاع بر پا کرده بود، نوشته است:

«صوفیه قائلین به وحدت وجود و فلاسفه اشراقین هر دو متفق اندر وحدت وجود و بودن ممکنات مظاهر وی و تلونات و تقیدات وی. الا آنکه اشراقیان وی را جزئی دارند و



صوفیان وی را منزله از کلیهٔ وجزئیه دارند. فی الحقیقه این نزاع نیز در لفظ است؛ فقط هر که جزئی می‌گوید غرضش اثبات تشخیص است که عن ذات است و غیر مزاهم هر تقلیدی و جهتی که وجود اقصی آنرا اقتضا فرموده است. و هر که منزله از جزئیه داشته غرضش آن جزئیه است که از تشخیص زاید بر ذات خیزد و با تقیدات و جهات مزاحمت کند. والا نه تشخیصی که عن ذات است؛ عاقلی چگونه نفی آن جایز دارد بقی همناشیء، و آن آنست که تجلیات ذات را اشراقیان عقول نامیدند و تنزلات ذات را در ضمن این لفظ تعبیر کردند و صوفیه در ضمن اسماء و تجلیات. اگر طایفه‌ای بیانی کرد و نکته‌ای دریافت که طائفة دیگر را به دست نیامد تدافع نتوان گفت. اما مشائیان، پس ظاهر کلام ایشان مشعر به تغایر است و لیکن بعد از تنقیح و تدقیق نظر غرض ایشان نیز همان مدعای گردد زیرا که وجود امری انتزاعی است و لامحاله آن را مطابق هست در خارج و منشاء انتزاع آن مطابق وجود حقیقی است و آن منشاء انتزاع استاد وی به وجود حق. حالا این استاد را بیان کنم که با وجود حقیقی چه نسبت دارد. اگر در جذر قلب واصل کند این وجود استاد داخل نبودی ممکن نبودی و فی نفسه باطل شدی. پس تحقیق منتج آنست که وجود معلول همهٔ این استاد است و کس توهم نکند که اینجا استادی می‌خواهیم که معنی اضافی است در میان شیشین. نی‌نی بلکه استادی که همه به ثبوت یک جهت خواهد واصل معنی اش تکون آن جهتی از جهات واجب و تقلیدی از اطلاق حضرت وجود را و بودنشان از شئون وی بود لا غیر ثبت هتالک الولا ید الله الحق. بعد از آن در تفصیل این جهات و تقدم بعضی بر بعضی، برخی رایان کرده‌اند و پاره‌ای را مهمل گذاشته‌اند. اما آنکه می‌گویند که اثر جعل، اتصاف ماهیت است به وجود و وجود زاید است بر ماهیت، در ممکن و مثل ضوء شمس می‌آورند، این همه از آن است که این سخن در پردهٔ معقولات ثابت می‌زنند. غالب بر ایشان تفحص معقولات ثابته و صور ذهنیه است و انتساب با صورتی و تعبیر از حقایق نفس الامر، به عبارتی که محتمل آنها این صوراند بهذا قید تنقیح و تدقیق نظر کردم در صدر مبحث<sup>۱</sup>

مسائل مربوط به ماهیت زمان و اقسام حدوث و قدم مانند بحث وحدت وجود متکلمان و فیلسوفان مشائی و اشراقی را در ایران و هند سرگرم ساخته بود. هر گروه مسلک خویش را دوست می‌داشت و دیگری را باطل می‌پنداشت. در قرق یازدهم میر محمد باقر استرآبادی معروف به میرداماد از اعظم فلاسفه و حکمای اسلام (متوفی ۱۰۳۰ هـ) ثابت کرد که حدوث عبارت از حدوث دهری است نه حدوث زمانی. میرداماد برای تحکیم حدوث دهری استدلال و استنهاد از قرآن کریم و اقوال ائمه اطهار علیهم السلام کرد. افکار و عقاید میرداماد در زمان حیاتش در هند توسعه یافت و توجه دانشمندان را جلب کرد. ملا محمود جوینوری که صاحب مآثر الکرام او را «نقاوة علماء اشراقین و سلاله حکمای مشائین گفته» از هند سفر کرده و میر باقر داماد را در اصفهان دید و در مسئله حدوث زمانی که خود بدان معتقد بود بحث و مذاکره کرد. میر باقر به اثبات رسانید که باید عالم مجردات را حادث دهری دانست. هر دو فیلسوف

۱ - ولی الله دهلوی، تفهیمات الفطیمة حیدرآباد سند جلد دوم ص ۲۴۶-۲۴۸

استدلال و استشهاده خود را ایراد نمودند ولیکن اختلافشان حل نشد. ملامحمود چون به هند باز آمد يك اثر مهم در فلسفه و حکمت به نام *الحکمة البالغة* نوشت و کتاب دیگری در شرح آن به عنوان *الشمس البازغة* تألیف کرد. درین اثر ملامحمود اصل کتاب را با لفظ قلت و شرح آن را با اقول آغاز نمود. الشمس البازغة دارای مطالب و مباحث منطقی و طبیعیات و حکمت است لیکن مطالب طبیعیات را مفصل تر بیان نموده مثلاً فصول: فی مبادی الاجسام، فی اللواحق العامه للاجسام، فی السماء و العالم، فی الکنون و الفساد رادر آن شرح داده است. هر چند ملامحمود افکار میرداماد را نفی کرد لیکن به دانش و بزرگی میرداماد، از روی فروتنی اعتراف کرده است. ملامحمود در ۱۰۶۲ از جهان رفت لیکن الشمس بازغة در درس نظامی مورد توجه واقع شد و به معیت افکار و فلسفه ملامحمود، افکار و حکمت میرداماد و ملاصدرا نیز مورد توجه قرار گرفت. در قرن یازدهم و دوازدهم طلاب هندی در اصفهان و شیراز دوره تحصیلات را در مدارس میرباقر داماد و ملاصدرا و شاگردانش به پایان می رسانیدند و آثار استادان خویش را به هند آورده در دانشگاه های هند آموزش می دادند. بدین ترتیب ملتان، لاهور، سری نگر، سیالکوت، دهلی، آگره، جونپور پیتنه و دکن مرکز نفوذ میرباقر داماد، ملاصدرا و شاگردان ایشان شد.

در ابتدای عهد اورنگزیب، ذوالفقار اردستانی کتابی به نام *دستان مذاهب* تألیف کرد. این کتاب دارای عقاید و افکار پارسیان، آئین سلاطین پارس، قواعد دین زردشت، عقاید متشرع هندوان، مقاصد جوکی ها؛ عقاید مختلفه هند، عقاید سنت و جماعت، عقاید شیعیان، اسماعیلیه، واحدیه، روشنیان، عقاید الهیه، عقاید حکماء و عقاید صوفیه است. مؤلف با رهبران همه ادیان تماس پیدا کرده بود و با آنان مباحثه عمیق کرده بود. او عقاید و افکار همه رهبران مذاهب را از روی دوستی و شفقتی ذکر کرده است. ذکر حکیمان و فلاسفه هند که دوست ذوالفقار اردستانی بودند بسیار جالب توجه است. نوشته است که از گروه حکما «مردم دانایی به نظر رسیده اند اما گروهی که بدین آئین ثابت و کامل بودند بر شمرده می آیند».

یکی از آنان حکیم الهی هیربد بود که ذوالفقار اردستانی در لاهور بدور رسیده. او مردی بود از نژاد زردشت و خشوریزدان. معارف عمومی و فارسی و فلسفه را در شیراز آموخته بود و با تحصیل کرده های اروپا ارتباط داشت. سرانجام به هند آمد. پیوسته ریاضت می کشید و مجرد و پارسا می زیست و دعاهائی در بزرگی نورالانور و انوار قاهره و کواکب به زبانهای پارسی و هندی و عربی می خواند و اجسام نورانی را قبله می دانست و تصانیف شیخ اشراق را نیکو می شناخت.

دوم حکیم منیر بود. ذوالفقار اردستانی در سال هزار و پنجاه و سه در کابل حضور او را درک کرد. او از سادات شیراز بود. در حکمت نیکوماهر بود و مجرد و آزاد و مرتاضانه می زیست. حکیم دیگر دستور بسود که در سال هزار و پنجاه و چهار به لاهور آمده؛ اصل او از اسپهان بود اما در بلخ متولد شده و به شاگردان ملامیرزا جان حبیب الله شیرازی (متوفی ۹۴۴هـ) مؤلف *المحاکمات* علی شرح الاشارات به تحصیل حکمت پرداخت. پس به ایران رفته و با میر

محمد باقر داماد و شیخ بهاء الدین محمد و میرزا ابوالقاسم میرفندرسکی و فضلا و عالمان شیراز مجالست داشت. حکیم دستور مملک مشائیان را ترجیح داد و ادعیه‌ای که از بزرگان این حوزه در عظمت واجب‌الوجود و عقول و نفوس و کواکب مسطور است می‌خواند و در تعظیم کواکب به غایت می‌کوشید.

دیگر حکیم کامران شیرازی بود که بعد از کسب کمال به بندر گوا که پائین پتر تگالیان بود رفت و انجیل را نیکو آموخت و از علوم اروپا بهره‌ور شد. بعد از آن به هند آمد و باراجه‌ها آشنا شد. شاستر سنسکریت را که از علوم دینی هندوان است از براهمه فاضل آموخت و سر آمد دانایان هند شد. و به تجارت زندگانی می‌کرد.

ابوالقاسم میرفندرسکی او را «برادر باجان برابر» و «مهمین برادر» خطاب می‌کرد: حکیم در سال هزار و پنجاه دسرای فرخ که نزد اکبر آباد (آگره) است تجرد گزید. ذالفقار اردستانی عقاید و افکار حکیم هیربدو منیر را در مورد نوامیس چنین یسان نموده است:

«صاحبان ناموس حکمای کامل و خداوندان طالع نیک‌اند؛ در گفتار و کردار به پایه کمال رسیده‌اند بنا بر حکمت مطالب حکمی و علمی و عملی را به مجریان صریح گفته‌اند؛ و برای عوام به رمز و اشارات بیان نموده تا حکمای دیگر که عارفان و اولیای امت ایشان‌اند آن شرایع و ملل را ماول کنند به آنچه عقیده فلاسفه است و پیغمبران فارس که آباء زردشت و امثال آنند و ایشان را و خشور گویند و رسولان یونان و روم که آغانا ذیمون و هرمس و امثال ایشانند و ایشان را صاحبان ناموس نامند و انبیاء هند که رام و گشن و مانند ایشان را اوتاران نامند و پیغمبران ترک که مثل انمیریت و انمورخان‌اند و ایشان را بواعاس سرایند و پیغامبران اسلامیه که از آدم صغی تا محمد (ص)‌اند ایشان را رسل گویند؛ و چنین انبیای دیگر را بزرگ و صادق می‌دانستند. گفتند که می‌سزد بعد ازین نبی نباشد. ختم نبوت اشارت به نهایت مرتبه بشریت است.»

حکیم دستور گفته است :

«نوامیس هندو پارس و یونان و ترک و عرب و مانند آن، ایشان مؤیدند به تقریر قسم علمی و بعضی اقسام علمی. و حکماء به امداد قوت عقل مستمند بودن تقریر قسم علمی نمایند و به طرف حکمت عملی نیز توجه فرمایند. غایت حکیم آنست که متحمل شود عقل او به جمیع اکوان و متشبه شود به حضرت واجب‌الوجود به قدر امکان و نهایت مقصد نوامیس آنست که متجلی شود ایشان را نظام اکوان تا بروفق آن نظام مصالح عباد منتظم دارند؛ و انتظام مصالح عباد از ترغیب و ترهیب و تشکیک خالی نتواند بود. هر آینه هرچیز که اصحاب شرایع و ملل آن‌را روشن داشته‌اند ماول باشد به آنچه حضرات فلاسفه ذکر کرده‌اند و گفتی چون عالم قدیم است و ازلی وابدی، بی‌گمان بعد ازین حکیمی دانا دعوی نبوت کند و دینی انگیزد و آخر استوار سازد.»  
ذوالفقار اردستانی می‌گوید که حکیم کامران به نبوت قایل نبود می‌گفت: «در قدیم حکما قواعد و ضوابط وضع کرده بودند. بهر نظام عالم؛ و خلائق را بر آن داشته و ظلم در معاملات اصلا واقع نشدی.» حکیم کامران عقاید و اختلافات سنی و شیعه را چنین بیان می‌کرد:

«عقیده سنی این است که بعد حمدالله تعالی و نعت رسول (ص)، رحمة الله علی جمیع الفاسقین و الفاسقات و الفاجرین و الفاجرات و عقیده شیعه اینست: بعد از حمدالله و نعت رسول (ص)، لعنت الله علی جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات.» در عهد سلطنت شاهجهان نفوذ حکیم کامران زیاد بود. ابوالحسن تهرانی پسر غیاث الدین بیگ اعتمادالدوله و ملقب به آصف خان که وزیر اعظم شاهجهان بود خود را شاگرد حکیم کامران می دانست. همچنین زمان بیگ ارغون ملقب به مهابت خان که در عهد حکومت جهانگیر و شاهجهان نفوذ بسیار داشت، افکار و عقاید میرزا کامران را خیلی دوست می داشت و لی میرزا کامران در خانه آنها نمی رفت و از ایشان کناره می گرفت. ذوالفقار اردستانی مکاتیب هر دو را نزد میرزا کامران دیده بود که بدان ابراز فروتنی و افتادگی می کردند. میرزا کامران به آنها می گفت: «نفس بهیمی و سبعی بر شما غالب است و با بهایم و سباع همواره اختلاط توان کرد.» حکیم کامران یکی از شاگردان خود را «بعد از صرف و نحو، شرح شمسیه آنگاه طبیعیات، شرح هدایة الحکمة حسین بن معین الدین میدی و پس از آن امور عامه شرح حکمت حکمة العین و بعد از آن شرح تجرید باحواشی و بعد از آن طبیعیات شرح اشارات و پس الهیات شفا تعلیم کرد.» ذوالفقار اردستانی بعد از این نوشته که: «غریب تر آنکه ملا عصام پیش او توضیح و تلویح» را که در اصول فقه حنفی است خوانده و پیرو آئین او (کامران) گشته است.<sup>۱</sup>

میرابوالقاسم قندرسکی (متوفی ۱۰۵۰هـ) که سفر و سیاحت را خیلی دوست داشت رنج مسافرت هندوستان را تحمل کرد. وی به فلسفه و عقاید هندوان بسیار علاقه مند بود. او کتاب جوگ و اصول الفصول را در فلسفه هندوان تصنیف کرد و بی واسطه در هند نفوذ پیدا کرد. گویند وی مصنف دبستان مذاهب نیز بوده؛ راجع به مصنف این کتاب اختلاف نظر وجود دارد. عموماً میرزا محسن کشمیری متخلص به فانی را مصنف «دبستان مذاهب» می دانند. از یک نسخه دبستان مذاهب که در کتابخانه ملا فیروز در بمبئی بود، پیداست که امیر ذوالفقار علی الحسینی متخلص به مؤید شاه مصنف این کتاب بوده است. پس چندین دانشمند موسوم به مؤید شاه را مصنف دبستان گفته اند؛ لیکن صمصام الدوله شاه نواز خان اورنگ آبادی (متوفی ۱۱۷۱هـ) با صراحت گفته است که ذوالفقار اردستانی مؤلف دبستان مذاهب بود. ذوالفقار اردستانی دبستان مذاهب را در اوائل حکومت اورنگ زیب تصنیف نمود و مصلحه نام خویش را هیچ جا در کتاب ننوشته ولی جابجا وقایع زندگانی خود را بیان نموده است. او قبل از ۱۰۲۸ در پشه به دنیا آمد. درین سنوات پشه یکی از مراکز تاجران و دانشمندان ایرانی بود. در ۱۰۳۳ هـ او به آگره آمد و تحصیلات ابتدائی را نزد مؤید هوشیار فرا گرفت. یوگی چتر و پانام که دوست پادشاه جهانگیر بود، به ذوالفقار علاقه مند بود. ذوالفقار به کشمیر و پنجاب و گجرات و جنوب هند سفر کرده، از کابل تا مشهد رفته و می نماید که فلسفه و حکمة الاشراف را در هند تحصیل کرده است. باریک بینی و دقت نظر ذوالفقار، کتاب دبستان مذاهب را به تصنیفی مهم مبدل ساخت.

۱ - ذوالفقار اردستانی، دبستان مذاهب، بمبئی ص ۲۹۹ - ۳۰۳.

نکته‌ای که در پایان ذکر آن لازم است مربوط به علاقمندی حکما و فلاسفه در قرن یازدهم به فلسفه اروپا است. اکبر هم فلاسفه اروپا را به دربار خویش دعوت کرده بود لیکن به‌مراد دل نرسید و خدای بزرگ این توفیق را نصیب ملا شفیقا درعهد شاهجهان کرد. ملا در یزد به‌دنیا آمد و تحصیلات خود را در ایران به‌کمال رسانید، و به‌بندر شورت واقع در هند سفر کرد. در ۱۰۶۱ شاهجهان او را به‌دربار خود طلبید. ملا ترقی کرد و لقب دانشمند خان یافت و بعد از هفت سال فرماندار دهلی شد ولی همه وقت خود را در امور دولتی صرف نمی‌کرد بلکه در تحقیق و بررسی فلسفه و حکمت صرف می‌کرد. دارا شکوه فرزند ارجمند شاهجهان که صوفی مشرب و عاشق فلسفه و افکار هندوان بود، دانشمند خان را دوست نداشت. دانشمند خان نفوذ دارا شکوه را بر شاهجهان دیده از کارکناره گرفت و وقت خویش را وقف بررسی و تحقیق حکمت و فلسفه کرد. چون اورنگ زیب به‌حکومت رسید مقدم دانشمند خان را گرامی داشته و او را بار دیگر فرماندار دهلی کرد و مقام او را بالا برد. چون دلبستگی دانشمند خان را به‌حکمت و فلسفه مشاهده نمود او را مکلف نمی‌کرد که بعد از ظهرها به‌دربار بیاید. همکار اروپائی دانشمند خان فرانسوا برنیر بود که برای دانشمند خان آثار هاروئوس (Harveus) و پیکه (Pecquet) و گاساندی (Gassendi) و دکارت (Descartes) را به‌فارسی ترجمه می‌کرد. خصوصاً دانشمند خان علاقه شدیدی به آثار دکارت داشت و افکار و آراء دکارت را با فلسفه و عرفان اسلام و عقاید هندوان مقابله می‌کرد. و افکار و آراء مختلف را بررسی می‌کرد. اگر چه آثار فلاسفه اروپا که برنیر به‌فارسی ترجمه کرده بود، در دست نیست، علاقه دانشمند خان به دکارت حجت قاطع است. در پایان باید گفت فلسفه و عرفان اسلامی ایران کوره راهی تاریک نبوده بلکه مظهر تمدن و فرهنگ بشری بوده است. افکار دقیق و اندیشه‌های عمیق مورد توجه حکمای ایران بوده است. بدین ترتیب افکار ایرانی اسلامی در هند نفوذ بسیار پیدا کرد و توجه متکلمین سنی و فیلسوفان مصلح را یکسان جلب کرد.

سید اطهر عباس رضوی  
 دانشگاه ملی استرالیا - کانبرا  
 پژوهشگاه علوم انسانی  
 پرتال جامع علوم انسانی

1 – Archibald Constable (ed.) *Travels in the Mogul Empire* by F Bernier, London 1891, PP.324-25-53.

۲- مآثر الامراء، جلد دوم، ص ۳۵-۳۲